یادداشت

بدن علیه سیاست

خشونت و امتناع زیستی دموکراتیک‌شدن در ایران

فرهاد نوایی

در سال‌های اخیر، جامعه ایران با مجموعه‌ای از فشارها و تنش‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مواجه بوده است که به‌صورت انباشتی و پایدار بر تجربه زیسته شهروندان اثر گذاشته‌اند. این فشارها نه‌تنها در قالب مواجهه‌های مستقیم میان جامعه و ساختارهای قدرت، بلکه در سطوح نهادی، اداری و معیشتی نیز بازتولید شده‌اند و به‌تدریج ظرفیت‌های کنش مسالمت‌آمیز، مشارکت گفت‌وگومحور و اصلاح تدریجی را محدود کرده‌اند. پیامد این وضعیت، فرسایش سرمایه اجتماعی و شکل‌گیری هیجان‌های منفی مزمنی بوده است که صرفا در سطح نگرش‌ها باقی نمانده و در بدن و روان افراد رسوب یافته‌اند. تجربه‌های مکرر تنش و ناکامی جمعی، در مقاطع مختلف، نشان‌دهنده کاهش تحمل نهادی نسبت به بروز نارضایتی‌های اجتماعی و گسترش منطق امنیتی در مواجهه با مطالبات عمومی بوده است. تداوم این الگوها، در نهایت به شکل‌گیری تجربه‌ای فراگیر از خشونت نمادین و روانی انجامیده که شکافی معنادار در حافظه اجتماعی و احساس تعلق شهروندان برجای گذاشته و زمینه را برای تعمیق بی‌اعتمادی و انسداد افق‌های دموکراتیک فراهم کرده است. این شرایط، خشم را نه به عنوان واکنشی لحظه‌ای، بلکه به‌مثابه تجربه‌ای انباشته و حل‌نشده در سطح فردی و جمعی شکل داده است. در چنین بستری، خشم اجتماعی به‌دلیل فقدان کانال‌های نهادمند برای بیان، تخلیه و تبدیل، به‌تدریج به نفرتی پایدار بدل می‌شود. خشم، در معنای روان‌شناختی، هیجانی واکنشی و کوتاه‌مدت است که در صورت وجود امکان اعتراض، گفت‌وگو یا اصلاح، قابلیت فروکش‌کردن دارد. اما هنگامی که اعتراض با واکنش مناسب روبه‌رو نشود، خشم امکان تخلیه نمی‌یابد و در بدن و روان افراد رسوب می‌کند. این نفرت مزمن صرفا پدیده‌ای روان‌شناختی یا اخلاقی نیست، بلکه با مجموعه‌ای از تغییرات مشخص زیستی و عصبی همراه است که به‌طور مستقیم بر نحوه ادراک، قضاوت و کنش فرد در جهان اجتماعی اثر می‌گذارند. تجربه طولانی‌مدت هیجانات منفی شدید، از جمله نفرت، موجب فعال‌سازی مزمن سیستم استرس بدن، به‌ویژه محور هیپوتالاموس-هیپوفیز-آدرنال می‌شود. این محور که نقش مرکزی در پاسخ بدن به تهدید دارد، در شرایط استرس حاد به‌طور موقت فعال می‌شود، اما در وضعیت‌های مزمن، به شکلی پایدار و فرساینده در حالت فعالیت باقی می‌ماند. پیامد مستقیم این وضعیت، افزایش مداوم ترشح هورمون‌های استرس، به‌ویژه کورتیزول، است. کورتیزول در کوتاه‌مدت نقش تطبیقی دارد و بدن را برای مواجهه با خطر آماده می‌کند، اما در بلندمدت اثرات مخربی بر مغز و کارکردهای شناختی بر جای می‌گذارد. سطوح بالای مزمن کورتیزول با اختلال در حافظه کاری، کاهش انعطاف‌پذیری شناختی و تضعیف توانایی ارزیابی پیامدهای بلندمدت کنش‌ها همراه است؛ کارکردهایی که برای کنش عقلانی و تصمیم‌گیری دموکراتیک حیاتی‌اند. در سطح ساختارهای عصبی، نفرت مزمن با حساس‌سازی بیش‌ازحد آمیگدالا همراه است. آمیگدالا به عنوان یکی از هسته‌های مرکزی پردازش تهدید، در تشخیص خطر، برانگیختگی هیجانی و واکنش‌های سریع بقا نقش دارد. در شرایط نفرت پایدار، آمیگدالا نه‌تنها به محرک‌های واقعی تهدید واکنش نشان می‌دهد، بلکه به محرک‌های مبهم، نمادین یا حتی خنثی نیز پاسخ تهدیدمحور می‌دهد. نتیجه این فرایند، گسترش ادراک تهدید به کل فضای اجتماعی و سیاسی است؛ وضعیتی که در آن «دیگری» به‌سادگی به‌مثابه خطر بالقوه رمزگذاری می‌شود. به‌طور مثال، ترس در مواجهه با یک مار واکنشی طبیعی و انطباقی است که آمیگدالا برای حفظ بقا فعال می‌کند. اما هنگامی که آمیگدالا در نتیجه استرس و نفرت مزمن بیش‌فعال می‌شود، حتی در غیاب خطر واقعی نیز به‌طور مداوم احساس تهدید تولید کرده و جهان را در قالب خطرهای دائمی ادراک می‌کند. در مقابل، قشر پیش‌پیشانی که مسئول کارکردهایی چون مهار تکانه، تأمل، برنامه‌ریزی، قضاوت اخلاقی و تمایزگذاری میان فرد و کنش است، در اثر استرس و نفرت مزمن دچار تضعیف عملکرد می‌شود. این ناحیه در شرایط عادی، نقش تنظیم‌کننده بر واکنش‌های هیجانی آمیگدالا را دارد و امکان تعلیق واکنش فوری به نفع تصمیم‌گیری سنجیده را فراهم می‌کند. اما در وضعیت‌های طولانی‌مدت تهدید و نفرت، این رابطه تنظیمی مختل می‌شود و کنترل شناختی بر هیجان کاهش می‌یابد. در نتیجه، واکنش‌های سریع، قطبی و تکانه‌ای جایگزین داوری عقلانی و گفت‌وگومحور می‌شوند. ترکیب این تغییرات زیستی به شکل‌گیری بدنی منجر می‌شود که به‌طور دائمی در وضعیت آماده‌باش تهدید قرار دارد. چنین بدنی جهان را نه به‌مثابه فضایی برای تعامل، مذاکره و هم‌زیستی، بلکه به عنوان میدان بالقوه خطر ادراک می‌کند. ظرفیت تحمل ابهام کاهش می‌یابد، پیچیدگی اجتماعی به دوگانه‌های ساده دوست و دشمن فروکاسته و امکان فاصله‌گذاری میان تجربه رنج شخصی و قضاوت سیاسی جمعی تضعیف می‌شود. این وضعیت، نه انتخاب آگاهانه فرد، بلکه پیامد مستقیم سازگاری زیستی بدن با شرایط مداوم خشونت و تهدید است. از این منظر، نفرت مزمن را می‌توان نوعی سازمان‌دهی زیستی تجربه سیاسی دانست؛ سازمان‌دهی‌ای که بدن را برای بقا در شرایط خصمانه بهینه می‌کند، اما هم‌زمان ظرفیت‌های لازم را برای مدارا، گفت‌وگو و کنش دموکراتیک، فرسوده می‌کند. بدنی که در چنین وضعیتی قرار دارد، نه به‌دلیل فقدان ارزش‌های دموکراتیک، بلکه به‌دلیل تغییرات عمیق عصبی و هورمونی، در برابر سیاست دموکراتیک مقاومت می‌کند و به‌طور ناخواسته علیه آن عمل می‌کند.

ترجمه سیاسی این وضعیت آن است که بدنِ درگیر نفرت مزمن، جهان اجتماعی را به‌صورت دوگانه دوست و دشمن ادراک می‌کند، ظرفیت تحمل ابهام و پیچیدگی را از دست می‌دهد، واکنش‌های هیجانی سریع را جایگزین تأمل می‌کند و آمادگی بیشتری برای حذف نمادین یا فیزیکی دیگری از خود نشان می‌دهد. این وضعیت نه ناشی از فقدان اخلاقی، بلکه نتیجه فرسایش زیستی-سیاسی ناشی از خشونت ساختاری است. از این منظر، می‌توان فهمید که چرا نفرت مزمن با الزامات دموکراسی ناسازگار است. دموکراسی صرفا به سازوکارهای نهادی مانند انتخابات محدود نمی‌شود، بلکه مستلزم مجموعه‌ای از قابلیت‌های روان‌شناختی است؛ از جمله مدارا، تعلیق قضاوت، پذیرش دیگری، آمادگی برای گفت‌وگو، کنترل تکانه و تمایزگذاری میان فرد و کنش. نفرت مزمن دقیقا این قابلیت‌ها را تضعیف می‌کند و سیاست را از عرصه رقابت و گفت‌وگو به میدان حذف و انتقام فرومی‌کاهد. در این نقطه، مانیفست اصلی مطلب روشن می‌شود: چنین وضعیتی فقط نهادهای دموکراتیک را نابود نمی‌کند، بلکه بدن‌هایی را که بتوانند حامل کنش دموکراتیک باشند نیز فرسوده و مختل می‌کند. پارادوکس تراژیک گذار در اینجاست که همان مردمی که بیشترین رنج را از خشونت ساختاری متحمل شده‌اند، ممکن است در لحظه گذار، کمترین ظرفیت زیستی-روانی را برای تحقق فوری دموکراسی در اختیار داشته باشند. این ناتوانی نه در کاستی اخلاقی، بلکه در تخریب طولانی‌مدت سیستم عصبی و روانی آنان ریشه دارد. بر این اساس، گذار دموکراتیک را نمی‌توان صرفا پروژه‌ای حقوقی یا نهادی دانست. دموکراتیک‌شدن مستلزم مداخلات ترمیمی در سطح روانی و زیستی نیز هست؛ مداخلاتی که بتوانند بدن‌های فرسوده از خشونت، نفرت و تهدید را دوباره به وضعیت‌های هیجانی سازگار با مدارا، گفت‌وگو و هم‌زیستی بازگردانند.

گزارش «شرق» از احتمال تشدید موج جدید مهاجرت ایرانیان در پی اتفاقات دی‌ماه

تکرار کوچ‌های دسته‌جمعی

بهرام صلواتی، رئیس سابق رصدخانه مهاجرت ایران به «شرق» می‌گوید: مهاجرت‌ها، بیش از گذشته رنگ و بوی یک‌طرفه و بدون بازگشت به خود گرفته‌اند

عکس: مجتبی محمدی/ایرنا

نیلوفر حامدی: هر بار که در دهه‌های اخیر اعتراض مردم ایران از دل خانه‌ها به کف خیابان‌ها کشیده شد، بلافاصله پس از آن موج بزرگی کشور را در بر گرفت: موج مهاجرت. مهاجرتی که اگر در سال‌های گذشته بیشتر مختص دانشجویان و فعالان اجتماعی بود، حالا آن‌چنان تمام جامعه را فرا گرفته که بارها کارشناسان و دانشگاهیان از مخاطرات این کوچ دسته‌جمعی نیروی متخصص، فعال یا هر نوع از نیروهای انسانی برای آینده کشور هشدار داده‌اند. پس از انعکاس صدای بلند اعتراضات مردمی در شهرهای مختلف کشور، به سیاق گذشته، می‌توان انتظار فرارسیدن موج جدید مهاجرت را داشت. نگاهی به الگوی این کوچ‌ها و نشستن پای حرف مردم نشان می‌دهد اگر عزمی برای بهبود اوضاع و شنیدن صدای مطالبات آنها در کار نباشد، فرودگاه‌های ایران دوباره میزبان بدرقه‌های فراوانی خواهند شد.

●●●

عِرق به وطن

«شاخص میل به مهاجرت» براساس تعریف مؤسسه گالوپ، فقط تمایل افراد به مهاجرت را می‌سنجد؛ به‌گونه‌ای که اگر فرصت مهیا باشد، مایلند به صورت دائم به کشور مورد علاقه خود مهاجرت کنند. این شاخص فقط «میل» به مهاجرت را اندازه‌گیری می‌کند و با مفهوم «تصمیم به مهاجرت» یا «اقدام به مهاجرت و ترک کشور» تفاوت اساسی دارد. رصدخانه مهاجرت ایران در سال ۱۴۰۱ پیمایشی با موضوع مهاجرت انجام داده که بررسی داده‌های آن نکات برجسته‌ای را مقابل چشمان کارشناسان قرار می‌دهد. براساس این پیمایش، تأثیر تحولات اقتصادی سال‌های اخیر بر شاخص «میل به مهاجرت» در دو گروه «پزشکان و پرستاران» و «دانشجویان و فارغ‌التحصیلان» بررسی شده است. اثر تحولات اقتصادی ناشی از تحریم و تورم بر شاخص میل به مهاجرت، به‌صورت جداگانه از افراد پرسیده شده است. هر دو گروه اثرات اقتصادی ناشی از تورم را به عنوان عامل مهمی بر تمایل به مهاجرت خود اعلام کرده‌اند.

۷۳ درصد پزشکان و پرستاران و ۵۹ درصد دانشجویان، اثرات تورم را بر تمایل به مهاجرت خود بسیار زیاد دانسته‌اند. در حالی که ۶۳ درصد «پزشکان» و «پرستاران» و ۵۱ درصد دانشجویان، اثرات تحریم را بر تمایل به مهاجرت خود بسیار زیاد ارزیابی کرده‌اند. تأثیر تحولات اقتصادی سال اخیر بر تصمیم به مهاجرت در دو گروه «اساتید و محققان» و «فعالان استارتاپ‌ها» نیز مورد پرسش قرار گرفته است. ۶۹ درصد استادان و محققان و ۵۹ درصد فعالان استارتاپ‌ها، اثر تحولات اقتصادی را بر تصمیم به مهاجرت خود بسیار زیاد ارزیابی کرده‌اند. در مقابل، فقط سه درصد از استادان و محققان و چهار درصد از فعالان استارتاپ‌ها، اثر این تحولات را در تصمیم خود برای مهاجرت بسیار کم یا بی‌تأثیر دانسته‌اند. در این میان، علاقه به تلاش برای اصلاح و پیشرفت ایران در میان تمام گروه‌ها، به عنوان عامل اول یا دوم در تصمیم به «ماندن و عدم مهاجرت» شناخته شده است. در گروه پزشکان و پرستاران، «بودن در کنار خانواده» به عنوان عامل اصلی برای ماندن و عدم مهاجرت از کشور بوده است. همچنین، «عرق به وطن و علاقه به سرزمین مادری» در همه گروه‌ها جزء پنج عامل اصلی برای ماندن در کشور بوده است.

مهاجرت به کشوری نزدیک

«گیتی»، پنج سالی می‌شود به قطر مهاجرت کرده است؛ جایی که کمتر از پنج ساعت زمان می‌برد تا به ایران سفر کند، با این همه ترجیح داده به زندگی در ایران ادامه ندهد: «۱۷ سال در ایران فیزیوتراپی کردم. مطب داشتم و شرایط کاری هم خوب بود. اما از دهه ۹۰ به بعد، هر سال همه چیز دشوارتر شد. فرزند دومم هم به دنیا آمده بود و با اینکه من و همسرم سخت کار می‌کردیم و هر کدام‌مان در حوزه کاری خودمان متخصص بودیم، دیگر نمی‌توانستیم از پس هزینه اجاره‌خانه و فرزندمان بربیاییم. واقعا سال‌های آخر دیگر داشتیم با خودمان فکر می‌کردیم که خانه را به محله‌ای پایین‌تر ببریم، متراژش را هم کم کنیم اما نمی‌شد. در آن صورت باید مدرسه دخترم را هم عوض می‌کردیم و همه مناسبات زندگی‌مان تغییر می‌کرد». او اکنون از زندگی در قطر راضی است، چون خیالش از بابت آینده فرزندانش راحت است: «دلم برای ایران تنگ می‌شود، برای زندگی‌کردن با مردم خودم. به اینجا آمدیم که نزدیک باشیم و تردد هم راحت باشد و هر وقت که خواستیم بتوانیم راحت به تهران سفر کنیم. اما از این بابت که می‌دانم آینده بچه‌هایم تأمین است و خودم هم با جایگاهی که لایقش هستم کار می‌کنم و زندگی دارم، احساس رضایت می‌کنم». براساس آمارهای رصدخانه مهاجرت ایران که پس از انتشار آخرین داده‌هایش در سال ۱۴۰۱، به دلیل فشارها تعطیل شد، شاخص «میل به بازگشت»، تمایل مهاجرانی را که در صورت وجود فرصت مایل به بازگشت به کشور خود هستند، اندازه‌گیری می‌کند. با اینکه میل به بازگشت مفهومی ارزشمند است، اما چالش‌برانگیز هم به شمار می‌رود؛ چراکه در مورد مهاجرت بازگشتی تقریبا یک قاعده کلی وجود دارد: اغلب مهاجران در ابتدا قصد مهاجرت دائمی ندارند و تمایل به بازگشت در آنها دیده می‌شود، اما بیشتر آنها پس از مهاجرت، در مقصد خود باقی می‌مانند.

> **بخشی از مهاجران هستند که مانند گذشته، بیشتر از مسیرها و کانال‌های تحصیلی برای مهاجرت اقدام خواهند کرد. گروه دیگری نیز وجود دارند که اساسا چشم‌انداز روشنی برای مهاجرت اقتصادی، تحصیلی یا حتی خانوادگی ندارند؛ این افراد به احتمال زیاد از مسیر مهاجرت‌های اجباری یا پناه‌جویی استفاده خواهند کرد. در این میان، شرایط ناامنی که هم‌اکنون در فضای اقتصادی و اجتماعی کشور مشاهده می‌شود، ممکن است حتی به افزایش پذیرش پرونده‌های پناهندگی و پناه‌جویی منجر شود**

۶ برابر شدن مهاجرت ایرانیان از سال ۵۷ تا ۹۸

داده‌های گردآوری‌شده نشان می‌دهند تعداد کل مهاجران ایرانی‌تبار از حدود نیم‌میلیون نفر پیش از انقلاب سال ۵۷ به ۳.۱ میلیون نفر در سال ۱۳۹۸ افزایش یافته که به ترتیب معادل ۱.۳ درصد و ۳.۸ درصد از جمعیت کشور است. به‌طور کلی، کشورهای مقصد اصلی برای مهاجران ایرانی شامل ایالات متحده، کانادا، آلمان و بریتانیا هستند. این داده‌ها همچنین تخمین زده‌اند حدود ۷۰۰ هزار ایرانی در دانشگاه‌های خارجی تحصیل کرده‌اند. روند تعداد دانشجویان ایرانی ثبت‌نام‌شده در دانشگاه‌های خارجی سه مرحله مشخص را نشان می‌دهد: این تعداد در دهه منتهی به انقلاب ۵۷ به‌شدت افزایش یافت، سپس در دو دهه پس از انقلاب به‌طور درخور توجهی کاهش یافت و پس از آن دوباره روند صعودی پیدا کرد. با ۱۳۰ هزار دانشجوی ایرانی ثبت‌نام‌شده در دانشگاه‌های خارجی، این عدد امروز به بالاترین حد خود رسیده است.

«حمید» یک دوره مستر آی‌تی در برلین خوانده است و حالا این روزها در استارتاپی در لندن زندگی می‌کند. از شرایط زندگی راضی است و می‌گوید برنامه‌ای هم برای بازگشت در سر ندارد: «من از ابتدا قصد مهاجرت داشتم. از تمام تعلقاتم در ایران گذشتم، مهاجرت کردم تا آینده‌ام را بسازم. دوست داشتم در کارم پیشرفت کنم. دیدم که همه دوستان بزرگ‌تر از خودم یا باید سرمایه زیادی می‌داشتند که بتوانند در ایران به آرزوهای خود برسند یا راه دوم را که مهاجرت بود، انتخاب می‌کردند. من از همان ابتدا تصمیم سخت را گرفتم و چمدانم را بستم».

در چند دهه گذشته، نسبت دانشجویان تحصیلات تکمیلی به دانشجویان کارشناسی و تعداد دانشجویانی که پیش از ثبت‌نام در خارج از کشور ساکن بوده‌اند (کودکانی که با خانواده‌هایشان مهاجرت کرده‌اند) افزایش یافته است، در حالی که تمایل دانشجویان برای بازگشت به ایران از بیش از ۹۰ درصد در سال ۱۳۵۷ به کمتر از ۱۰ درصد در حال حاضر کاهش یافته است. طی نیم‌قرن گذشته، روند تعداد کل مهاجران ایرانی و نسبت مهاجران به جمعیت کشور دستخوش تغییرات چشمگیری بوده است. آمارها نشان می‌دهد تعداد مهاجران ایرانی از حدود ۱۳۰ هزار نفر در سال ۱۳۴۸ به ۴۸۰ هزار نفر در یک سال پیش از انقلاب ایران افزایش یافت و در سال ۵۷ به ۸۳۰ هزار نفر رسید. این روند صعودی همچنان ادامه یافت تا جایی که اکنون (کمتر از سه سال پیش) تعداد کل مهاجران ایرانی به ۳.۱ میلیون نفر رسیده است. هم‌زمان، نسبت مهاجران به جمعیت کشور نیز از حدود ۰.۵ درصد در سال ۵۷، به ۳.۸ درصد در سال ۹۸ افزایش یافته است.

بزرگ‌ترین کشورهای میزبان مهاجران ایرانی امروز شامل ایالات متحده (۳۲ درصد)، کانادا (۱۴ درصد)، آلمان (۱۱ درصد)، بریتانیا (شش درصد)، سوئد (پنج درصد) و ترکیه (پنج درصد) هستند. از هر پنج مهاجر ایرانی، سه نفر پس از دریافت اقامت دائم یا مجوز کار، یک نفر از طریق پذیرش دانشگاهی و یک نفر با گرفتن پناهندگی، از کشور خارج شده‌اند. نمودارها همچنین نشان می‌دهند که تعداد دانشجویان ایرانی در دانشگاه‌های خارجی در دهه‌های مختلف تغییرات مهمی داشته است. پیش از انقلاب ۵۷، تعداد دانشجویان ایرانی با رشد سریعی مواجه شد و به حدود ۷۵ هزار نفر رسید، اما پس از انقلاب، تعداد دانشجویان به‌شدت کاهش یافت و تا اوایل دهه ۲۰۰۰ تثبیت شد. از اوایل دهه ۲۰۰۰ تا به امروز، این تعداد دوباره افزایش یافته و به حدود ۱۳۰ هزار نفر رسیده است.

موج مهاجرت؛ از جنگ تا انتخابات سال ۸۸

موج‌های مختلف پناهندگان ایرانی پس از انقلاب ایران سه اوج درخور توجه داشته است. اولین موج میان سال‌های ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۹ رخ داد و در سال ۱۳۶۴ به اوج خود رسید. این موج عمدتا به دلیل تأثیرات جنگ ایران و عراق شکل گرفت. در دهه بعدی، دومین موج پناهندگان از سال ۱۳۷۷ تا ۱۳۷۹ به‌ویژه به دنبال اعتراضات دانشجویی ۱۳۷۸ معروف به اعتراضات کوی دانشگاه ایجاد شد. سومین موج بزرگ پناهندگان ایرانی پس از انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۳۸۸ آغاز شد که اعتراضات وسیع‌تری در پی داشت. در ادامه، ایران وارد دوره‌ای از رکود اقتصادی طولانی شد که تاکنون هم ادامه دارد. در این میان، در سال ۱۳۹۴، بیش از ۷۰ هزار ایرانی برای دریافت پناهندگی اقدام کرده‌اند. به‌طور کلی، از زمان انقلاب، حدود یک میلیون ایرانی برای پناهندگی در کشورهای مختلف اقدام کرده‌اند. از این تعداد، یک‌سوم موفق به دریافت پناهندگی شده‌اند و بقیه به دلایل متعددی درخواست‌شان رد شده است. کشورهای مختلفی که بیشترین تعداد پناهندگان ایرانی را میزبانی کرده‌اند، شامل آلمان، ایالات متحده، ترکیه و بریتانیا هستند. آلمان و ایالات متحده بیشترین پذیرش پناهندگان ایرانی را داشته‌اند، در حالی که ترکیه به دلیل نزدیکی جغرافیایی و آسانی در مهاجرت‌های غیررسمی، به یکی از مقاصد مهم مهاجرت‌های ایرانیان تبدیل شده است.

۴۰ درصد مهاجران ایرانی تحصیل‌کرده‌اند

به گفته رئیس سازمان ثبت احوال کشور در پایان سال ۱۴۰۲، حدود چهار تا ۴.۵ میلیون نفر ایرانیان خارج از کشور زندگی می‌کنند. درحالی‌که عسکر جلالیان، معاون حقوق بشر و امور بین‌الملل وزارت دادگستری، گفته بود براساس آمار رسمی و پژوهشی حدود پنج میلیون ایرانی و براساس آمار غیررسمی بین هشت تا ۱۰ میلیون ایرانی در خارج از کشور حضور دارند. جلالیان تأکید کرده بود: «ما همگی بر این باوریم که آن دسته از ایرانیان که احتمالا دارای مشکلات امنیتی هستند، زیر یک درصد و خیلی کم هستند و آن‌هم حل‌شدنی است». بنیاد پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی نیز در سال گذشته، با ارائه گزارشی با عنوان «مهاجرت گسترده به مرز بحران رسیده؛ ایران در آستانه فروپاشی نیروی انسانی و اقتصادی» نسبت به ابعاد متفاوت کوچ دسته‌جمعی مردم ایران به کشورهای دیگر هشدار داد. در بخشی از این گزارش نوشته شده است: «بیش از شش میلیون ایرانی طی دو دهه اخیر از کشور مهاجرت کرده‌اند. از این میان، مردان سهم بیشتری از مهاجرت‌ها را به خود اختصاص داده‌اند و اغلب در گروه‌های سنی ۲۵ تا ۴۴ سال قرار دارند. دراین‌میان، مهاجرت زنان، به‌ویژه زنان تحصیل‌کرده، افزایش چشمگیری داشته و از بسیاری از مردان پیشی گرفته است. در این دوره، حدود ۴۰ درصد از مهاجران ایرانی دارای تحصیلات عالیه هستند و به کشورهای توسعه‌یافته مانند کانادا، آمریکا، آلمان، استرالیا و سوئد مهاجرت کرده‌اند. بسیاری از این مهاجران دارای تخصص‌های فنی، پزشکی و علمی بوده‌اند و درواقع با مهاجرت خود، ایران را از نیروی انسانی متخصص و تحصیل‌کرده خالی کرده‌اند».

براساس این گزارش، مهاجرت این افراد معمولا به دو دلیل عمده بوده است: اول شرایط اقتصادی نامناسب و نبود فرصت‌های شغلی مناسب در داخل کشور و دوم، محدودیت‌های اجتماعی و فرهنگی. «رضا» کار تأسیسات می‌کند و همسرش آرایشگر است. آنها اواخر سال ۱۴۰۱ راهی کانادا شدند و حالا در همان حوزه کاری خودشان در تورنتو مشغول کارند: «مهاجرت در سن پایین خیلی ساده‌تر است. برای ما با ۱۲ سال زندگی مشترک و دو بچه، مهاجرت به یک قاره دیگر که چند روز با پرواز برای رسیدن به ایران با آن فاصله دارید کار ساده‌ای نبود. اما خب، دیگر دخل‌وخرج زندگی ما هم جور درنمی‌آمد». اینها را «ستاره» می‌گوید که بعد از ۴۰سالگی مهاجرت را تجربه کرد: «رضا خیلی زود توانست کارش را تثبیت کند. برای من بیشتر زمان برد، چون رقابت در حرفه آرایشگری فشرده‌تر بود. اما بعد از گذشت نزدیک به سه سال همه چیز ثبات بیشتری پیدا کرده است». به گفته او، تورنتو آن‌قدر ایرانی دارد که گاهی حس نمی‌کنی کیلومترها از تهران دوری: «از شانس ماست که در تورنتو ایرانی زیاد هست. سوپرمارکت ایرانی داریم. هر لحظه که اراده کنیم، نان بربری و سنگک می‌خریم. بچه‌ها با سرعت بیشتری با فرهنگ اینجا رشد می‌کنند اما برای ما که دیگر هویت‌مان در ایران شکل گرفته، این فضا بهتر از کشورهایی است که جمعیت ایرانی کمتری دارد. کاش لازم نبود مهاجرت کنیم اما حالا هم راضی هستیم».

ناامیدی؛ اصلی‌ترین محرک مهاجرت ایرانیان

«بهرام صلواتی»، رئیس سابق رصدخانه مهاجرت ایران، معتقد است در این شرایط، سؤال اصلی این است که چه مدت باید منتظر موج جدید مهاجرت بود: «نیروی شکل‌دهنده اصلی موج‌های مهاجرت توده‌وار یا اجتماعی در ایران، در گذشته «بی‌چشم‌اندازی» یا «ناامیدی» بوده و درحال‌حاضر نیز همین عامل، پیشران اصلی مهاجرت محسوب می‌شود. حتی اکنون نیز این موضوع تا حد زیادی قابل مشاهده است و طبعا آثار مضاعفی بر جای خواهد گذاشت. بخش درخورتوجهی از نیروهای اقتصادی کشور، به‌ویژه کارگران و نیروی کار، با توجه به افزایش بی‌رویه نرخ ارز، بالارفتن هزینه‌های زندگی و درعین‌حال گسترش خط فقر که اکنون بخش عمده‌ای از جامعه را در بر گرفته است، در شرایطی قرار دارند که پیش‌بینی می‌شود حداقل آن بخش از نیروی کار که امکان مهاجرت به کشورهای همسایه و مجاور را دارد، برای دریافت دستمزدهای بالاتر نسبت به سطح حقوق داخلی اقدام به مهاجرت کند. این یک بخش از ماجراست که قطعا قابل پیش‌بینی و تحلیل است». او ادامه می‌دهد: «بخش دیگری از مهاجران را جوانان تشکیل می‌دهند که مانند گذشته، بیشتر از مسیرها و کانال‌های تحصیلی برای مهاجرت اقدام خواهند کرد. گروه دیگری نیز وجود دارند که اساسا چشم‌انداز روشنی برای مهاجرت اقتصادی، تحصیلی یا حتی خانوادگی ندارند. این افراد به احتمال زیاد از مسیر مهاجرت‌های اجباری یا پناه‌جویی استفاده خواهند کرد.

ادامه در صفحه ۱۰

خبرخوان

آفت‌زدگی ۵۰ درصد درختان

ایسنا: معاون توسعه جنگل و کمربند سبز سازمان بوستان‌ها و فضای سبز تهران با اشاره به اینکه حدود ۱۲ میلیون درخت در سطح تهران وجود دارد، گفت: «استرس‌های وارده به درختان واقعیتی انکارناپذیر در شرایط تهران بوده و در برخی از بوستان‌ها بیش از ۵۰ درصد درختان درگیر آفات و بیماری‌ها هستند». نقی شعبانیان ادامه داد: «اینکه اکنون بسیاری از جنگل‌کاری‌های سنواتی ما دچار آفات و امراض شده‌اند، ازجمله بیماری‌های قارچی و انواع آفات، دلیلش همان استرس‌های موجود است. این استرس‌ها می‌تواند شامل کم‌آبی، آلودگی‌های گازی، فشار تفرج و حضور بیش از حد مردم در برخی بخش‌ها و حتی عدم اجرای مناسب طرح‌های احیایی و پرورشی باشد. مجموعه این عوامل دست به دست هم داده‌اند تا امروز این جنگل‌کاری‌ها با انواع آفات و امراض روبه‌رو شوند و بسیاری از آنها در حال خشک‌شدن باشند». او با اشاره به آمار خشکی درختان در پایتخت گفت: «هنوز برآورد دقیق و ریز انجام نشده و این موضوع نیز در قالب همان طرح بررسی خواهد شد، اما به‌طور تقریبی می‌توان گفت در برخی پارک‌ها شاید حدود ۵۰ درصد درختان درگیر باشند. در برخی دیگر، حتی بیش از ۵۰ درصد درختان برخی از بوستان‌های تهران درگیر آفات و بیماری‌ها هستند. به عنوان نمونه، وضعیت پارک چیتگر نیز مشابه است. البته جنگل‌کاری‌های جدیدتر وضعیت بهتری دارند، اما اگر برای آنها طرح فنی تهیه نکنیم و عملیات پرورشی و بهداشتی را به‌صورت مصوب و در قالب برنامه‌ای ۱۰ساله اجرا نکنیم، شرایط می‌تواند بسیار بحرانی شود».

خطر افت کیفیت خدمات آزمایشگاهی

رئیس کنگره ارتقای کیفیت خدمات آزمایشگاهی با اشاره به افزایش فشارهای ارزی و اقتصادی بر آزمایشگاه‌ها، اعلام کرد: «تصمیم‌های مقطعی، کمبود منابع و فرسودگی نیروی انسانی می‌تواند کیفیت و ایمنی خدمات آزمایشگاهی را تهدید کند و بدون حمایت عملی از برنامه‌های کیفیت‌محور، دستیابی به استانداردهای مطلوب امکان‌پذیر نخواهد بود و پیامدهای آن مستقیما سلامت بیماران را تحت تأثیر قرار می‌دهد». به گزارش انجمن دکترای علوم آزمایشگاهی تشخیص پزشکی ایران، دکتر فریبا شایگان با اشاره به برگزاری هفدهمین کنگره بین‌المللی و بیست‌وسومین کنگره ملی ارتقای کیفیت خدمات آزمایشگاهی تشخیص پزشکی ایران در روزهای ۱۵ تا ۱۸ اردیبهشت ۱۴۰۵ در محل برج میلاد تهران، با بیان اینکه فرسودگی نیروی انسانی به یکی از تهدیدهای جدی کیفیت تبدیل شده است، افزود: «بی‌توجهی به سرمایه انسانی، مستقیما ایمنی و دقت خدمات آزمایشگاهی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و توجه به پایداری اقتصادی و سرمایه انسانی برای ارتقای کیفیت ضروری است». او خاطرنشان کرد: «کیفیت مقصد نیست، بلکه یک فرایند مستمر است و تحقق عملی آن نیازمند گفت‌وگوی واقعی میان سیاست‌گذاران، نهادهای صنفی و جامعه علمی است؛ در غیر این صورت، شعار کیفیت به‌تنهایی قادر به حفظ استانداردهای خدمات آزمایشگاهی نخواهد بود».

موتورسواران متخلف

ایسنا: رئیس مرکز جامع برخط پلیس راهور تهران بزرگ گفت: «از ابتدای سال ۱۴۰۴ تاکنون بیش از هزارو ۷۰۰ فقره اعمال قانون به دلیل استفاده‌نکردن از کلاه ایمنی توسط پلیس انجام شده است. همچنین ۴۲۷ هزار فقره موتورسیکلت حین عبور از محل ممنوع در برخی معابر ازجمله داخل تونل، خطوط ویژه، پیاده‌رو و عبور از چراغ قرمز مؤثر در تصادفات جریمه شده‌اند». رابعه جوانبخت ادامه داد: «حدود ۲۶۳ هزار فقره موتورسیکلت هنگام عبور از خطوط ویژه از ابتدای سال ۱۴۰۴ تاکنون اعمال قانون شده است. هر خط در خیابان یک قانون ساده نیست، بلکه می‌تواند به مرز بین رسیدن و نرسیدن تبدیل شود و خط ویژه مسیری است که برای سرعت‌های بالا و عبور امن طراحی شده است و زمانی که موتورسوار وارد این خطوط ویژه می‌شود، در واقع خودش را در معرض خطرات بیشتری قرار می‌دهد». او افزود: «اعمال قانون حدود ۱۳۴ هزار فقره عبور و توقف موتورسواران در پیاده‌رو از ابتدای سال جاری تا به امروز نیز به ثبت رسیده است».